



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۷) وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَآ لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِمَّا تُنذِرُ الَّذِينَ يُحْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَرْكَبْ فَإِمَّا يَنْتَزِكُمْ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۱۸) وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۲۰) وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ (۲۱) وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴)﴾

تبدیل خلقت به خلقت دیگر، نشانه قدرت و غنای الهی

بعد از بیان اینکه انسان فقیر است و این فقرش فقط به سوی خدای سبحان است از غیر خدا بی نیاز است فقط به خدا نیازمند است دو وصف برای بشر ثابت شد: یکی فقر، یکی هم فقرش الی الله است. در برابر آن، دو وصف برای ذات اقدس الهی ثابت است: یکی اینکه خدا غنی است دیگر اینکه نه تنها غنی است بلکه مشکل فقرا را هم حل می کند؛ لذا در برابر نعمتی که به فقرا اهدا می کند محمود است، حمید است، اگر مشکل دیگران را برطرف نکند فقط غنی است اما چون نیاز دیگران را برطرف می کند گذشته از اینکه غنی است حمید هم است. نشانه غنای او این است که اگر بخواهد جامعه کنونی را از بین می برد و خلق جدید می آورد این نشانه قدرت و غنای اوست.

سخت نبودن تبدیل خلقی به خلق دیگر در برابر قدرت الهی

بعد فرمود این کار بر خدا عزیز نیست عزّت چون به معنای نفوذناپذیری است و لازمه آن غلبه است گاهی وصف شخص قرار می گیرد می گوئیم خدا قوی است و عزیز، گاهی وصف صفتی قرار می گیرد می گوئیم این کار یا این صفت بر فلان شخص عزیز نیست ﴿وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ یعنی این کار توانفرسا نیست آن قدرت و نفوذناپذیری می شود عزّت، گاهی یعنی وصف ذات است می گوئیم «زید عزیز» يك وقت وصف يك فعل یا وصفی است می گوئیم این کار بر زید، عزیز نیست این توانفرسا نیست ﴿وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ از همین قبیل است آنچه در بخش پایانی سوره مبارکه «توبه» آمده که فرمود: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾^۱ از همین قبیل است یعنی فشار جامعه بر پیغمبر سخت است اصلاً امام این طور است، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) این طور است که سختی مردم، رنج مردم بر دوش او سنگینی می کند ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾ رنج و زحمت شما بر دوش پیغمبر سنگینی می کند اینجا هم فرمود: ﴿وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ بردن شما و آوردن قوم دیگر بر خدا سنگین نیست برای خدا سنگین نیست و مانند آن.

معنای نفس «وازره» و علت تعبیر آیه به ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ﴾

بعد فرمود در قیامت، افراد چند قسم اند برخی ها اصلاً باری ندارند اینهایی که باری ندارند معصومانی هستند که وازر نیستند غیر معصوم، نفوس آنها وازر است پس نفس یا وازر است یا غیر وازر، غیر وازر معصومانند یعنی وزر و باری ندارند، غیر معصوم وازر است بار روی دوشش است ولی هر کسی بار خودش را حمل می کند هیچ نفس باربری، بار دیگری را حمل نمی کند پس یا نفوس باربر نیستند باری ندارند که معصومانند یا باربرند باری روی دوش اینهاست آن بار را حمل می کنند می شود نفس وازره، نفسی که وازر نیست آن از بحث بیرون است آن نفسی که وازر

است باربر است فقط بار خودش را حمل می‌کند هیچ باربری بار دیگری را نمی‌برد ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ﴾ لذا فرمود «ولا تزروا نفس» برای اینکه معصومین اصلاً باری ندارند نه بار خودشان نه بار دیگری.

علت نفی حمل «اوزار» دیگران در قیامت با وجود رحمت در آن

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ یعنی وزر نفسِ اُخرا که ﴿اُخْرَى﴾ این نه برای آن است که در قیامت رحمی نیست در قیامت رحم هست خدای غنی رحمی هست، انبیا و اولیا (علیهم السلام) شفاعت می‌کنند آن دار، دار رحمت است تنها جایی که جای رحمت نیست جهنم است این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که در نهج/البلاغه فرمود جهنم «دارُ لیس فیها رحمة»^۱ همین است آنجا هیچ جا برای رحمت نیست عذاب محض است ولی در صحنه قیامت جا برای رحمت هست لکن این شخصی که زیر بار گناه خم شده این استحقاق رحمت ندارد؛ لذا فرمود در قیامت رحمت هست این چنین نیست که رحمت نباشد این تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت است يك وقت است می‌گوییم زید اگر ناله بزند کسی ناله او را جواب نمی‌دهد خب این جای سؤال است که چرا، آن وقت انسان می‌گوید زید سیئات فراوانی دارد اما اگر بگوییم کسی که زیر بار گناه خودش خم شده است این هر چه داد بزند کسی به سراغش نمی‌آید خب این وصف را گفتیم، علّتش را گفتیم دیگر جا برای سؤال نیست در اینجا فرمود اگر کسی ناله کند کسی به ناله‌اش جواب نمی‌دهد فرمود اگر کسی در اثر گناهان زیاد، زیر بار گناهش خم شده باشد کسی به حرف او گوش نمی‌دهد ﴿وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ﴾ پس يك وقت است که تعلیق حکم بر وصف نیست این سؤال و جوابی می‌طلبد مثل اینکه بگویند فلان شخص را نباید احترام کرد چرا؟ برای اینکه او تبهکار است اما می‌گوییم این تبهکار را نباید احترام کرد دیگر جا برای سؤال نیست تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیّت آن وصف است اگر کسی در اثر گناهان زیاد زیر بار خود خم شده باشد چنین کسی هر چه فریاد بزند کسی به دادش نمی‌رسد ﴿وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ﴾ الی حمل آن اوزار

﴿لَا يُحْمَلُ﴾ از این حمل، شیئی. حمل باری است که روی دوش است، حمل باری است که در بطن است. پس در قیامت رحمت هست و خیلی‌ها هم نسبت به یکدیگر رحیم‌اند یا شفاعت می‌کنند و مانند آن. اصل رحمت وجود دارد بعضی‌ها هم نسبت به بعضی رؤوف و مهربان‌اند اینجا چون این شخص به هیچ وجه لیاقت ندارد اگر یکی از ارحام خود را هم بخواهد باز از او کمک نصیب این نمی‌شود ﴿وَلَوْ كَانُ﴾ آن مسئول، ﴿ذَا قُرْبَى﴾ برای این سائل.

ایمان به غیب، شرط اول بهره‌مندی از انذار و تبشیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

بعد فرمود شما این حرف‌هایی که می‌زنید يك قلب آماده‌ای می‌خواهد تا حرف‌های شما را بشنود حرف و انذار و تبشیر شما در قلب آماده و شنوا و بینا اثر می‌گذارد ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ﴾ کسانی که گرفتار حس و تجربه‌اند که مستحضرید کفِ علم و سواد، حس و تجربه است که از این پایین‌تر دیگر ما علمی نداریم از حس و تجربه که بالاتر آمدید به آن نیمه تجربی می‌رسید که ریاضی است بعد به تجریدی کلامی می‌رسید بعد به تجریدی فلسفی می‌رسید بعد به تجریدی عرفان نظری می‌رسید و اگر حالی داشتید به شهود می‌رسید. کفِ سواد، علم حسی و تجربی است فرمود اینها که ایمان به غیب ندارند فقط ایمانشان به شهادت است تا چیزی را نبینند و حس نکنند باور نمی‌کنند اینها حرف شما را گوش نمی‌دهند فقط کسی می‌تواند از حرف شما استفاده کند که ایمان به غیب داشته باشد یعنی به غیر دیدنی و شنیدنی، به غیر محسوس، مؤمن باشد راه شناختش تنها حس و تجربه حسی نباشد. ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ﴾

عمل صالح، زمینه‌ساز بهره‌مندی از انذار و تبشیر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)

تنها ایمان نباشد عمل صالح هم داشته باشد که اقامه صلات، الگو برای سایر اعمال صالح است برای اینکه «فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهُ»^۱ و اگر کسی حرف شما را گوش داد و اهل خشیت بود ایمان داشت و عمل صالح داشت به سود خودش طهارت و طیب بودن را تحصیل کرده است و گرنه ذات اقدس الهی غنی محض است.

علت عدم کارآیی علم‌الیقین در بهره‌مندی از انذار و تبشیر

درباره علم‌الیقین در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید يك وقت است کسی در کارهای حوزوی و دانشگاهی يك سلسله مسائلی بحث می‌کند محمولی را برای موضوع ثابت می‌کند، این کار اندیشه است که متولّی آن، عهده‌دار تصور و تصدیق و استدلال و قیاس و تمثیل و امثال ذلك است این کار علم است که در منطق ملاحظه فرمودید «و تسمی القضية عقدا» این با سرانگشت عقل نظر، بین موضوع و محمول گره می‌زند می‌گوید الف، باء است این می‌شود عقد اما حالا با جان خود باید گره بزند این دیگر کار عقل نظر نیست کار متولّی اندیشه نیست با دست دیگر باید گره بزند آن عقل عملی است که «ما عبّد به الرحمن و اكتسب به الجنان»^۲ این دست اگر فلج باشد مریض باشد عصاره آن قضیه را به جان خود گره نمی‌زند و اگر «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»^۳ بود این چنین است «فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»^۴ بود این چنین است این دست فلج آن قدرت را ندارد که عصاره علم را به جان خود گره بزند بشود عقیده؛ چون آن دستی که بین موضوع و محمول گره زد آن دست اندیشه است نه انگیزه، دست دیگری می‌خواهد که عصاره آن قضیه را به جان خود گره بزند که بشود عقیده.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۸.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۳. سوره بقره، آیه ۱۰.

۴. سوره احزاب، آیه ۳۲.

وجود مبارك موسای کلیم به فرعون فرمود برای تو صد درصد ثابت شد که حق با من است ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائرٍ﴾^۱ خدا فرمود: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^۲ برای اینکه آنکه باید عصاره علم را به جان گره بزند عقل نظر که نیست عقل عمل است آنکه «عُبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»^۳ این فلج است خب گره نمی‌زند پس می‌شود مطلبی را انسان صد درصد بفهمد یعنی علماً و اصلاً باور نکند یعنی عقیدتاً، کار فرعون این‌طور بود. این علم‌الیقین کارساز نیست.

عقل عمل رابط میان علم‌الیقین با عین‌الیقین و کارآیی آن

علم‌الیقینی کارساز است که آنچه عقل نظر گره زد با سرانگشت عقل عمل به جان گره بخورد این باور کند مؤمن بشود که ﴿يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ﴾ بشود، ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ بشود، ﴿وَمَنْ تَزَكَّى﴾ بشود، می‌شود مؤمن؛ آن وقت این زمینه را فراهم می‌کند برای عین‌الیقین، علم‌الیقین زمینه را فراهم می‌کند برای عین‌الیقین که فرمود: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾^۴ چون در این جا علم‌الیقین و عین‌الیقین آمده در بخش‌های دیگر حق‌الیقین آمده آن سه قسمش معروف شد.

اقسام چهارگانه علم و محدوده آن

در این کتاب‌های عقلی می‌گویند علم چهار قسم است يك علم رایج حوزه و دانشگاه است که علم رسمی است این مشکلی را حل نمی‌کند علم اسمی و رسمی هیچ مشکلی را حل نمی‌کند علمی که به عمل بنشیند انسان باور کند اهل خشیت باشد، اهل اقامه صلات باشد، اهل تزکیه باشد این می‌شود علم‌الیقین این زمینه را برای عین‌الیقین فراهم

۱. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

۲. سوره نمل، آیه ۱۴.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۴. سوره تکوین، آیات ۵ و ۶.

می‌کند آن عین‌الیقین زمینه را برای حق‌الیقین فراهم می‌کند آن سه علم، مرزشان کاملاً جداست این علم رسمی است که علم مدرسه است.

عقل عملی، شرط ثمردهی علم با رساندن آن به ایمان

بنابراین ممکن است کسی عالم باشد، محقق باشد، پژوهشگر باشد ولی در راه بماند ابن‌السبیل باشد. کسانی به مقصد می‌رسند که دست عقل عملی‌شان، سرانگشتان ظریف داشته باشد آنچه را فهمید به جان خود گره بزند عقیده پیدا کند مؤمن بشود حُسن فعلی و فاعلی پیدا کند تا راه بیفتد. فرمود: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ﴾ تنها ایمان به شهادت نباشد که فقط به حس و تجربه بسنده کند بگوید: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۱ یا ﴿أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۲ «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» که این نمونه‌ای از دین است ﴿وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ﴾.

اقسام انسان در سیر الی الله و خدای سبحان پایان صیورت او

حالا وقتی که پذیرفت به کدام طرف حرکت می‌کند ﴿إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ پس فقیر الی الله هستید، صیورتان هم الی الله است. در این مسیر بعضی‌ها زنده‌اند بعضی‌ها مرده، آنها هم که زنده‌اند بعضی‌ها بصیر و سمیع‌اند بعضی نیستند هنوز حیات کامل پیدا نکردند بعضی‌ها بی‌خاصیت‌اند بعضی باخاصیت‌اند چون بین حیات و ممات با اعما و بصیر و ظلمت و نور و ظل و حرور فرق بود این کلمه ﴿مَا يَسْتَوِي﴾ تکرار شده فرمود: «و ما يستوى الأعمى و البصير و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الحرور و لا الأحياء و لا الأموات» حی و میت حسابشان از آنها جداست بعضی‌ها واقعاً مرده‌اند بعضی‌ها نه، زنده‌اند منتها کر و کورند، بعضی‌ها زنده‌اند کر و کور نیستند ولی حیاتشان حیات حیوانی است حیوان بالفعل‌اند و انسان بالقوه بعضی‌ها نه، زنده هستند ولی مریض‌اند بعضی‌ها خواب‌اند «الناس نيام إذا ماتوا انتبهوا» بین مرده، حیوان، مریض، خواب، دیوانه در قرآن کاملاً فرق است این مرزها را مشخص کرد.

۱. سوره بقره، آیه ۵۵.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

سختی ایمان نیاوردن مشرکان بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علم خدا بر آن

فرمود تو سخنرانی می کنی و اصرار داری که اینها ایمان بیاورند و اگر ایمان نیاوردند برای تو سخت است ﴿عَزِيزٌ

عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱ اما من می دانم چه کسی زنده است چه کسی زنده نیست ﴿إِنَّ

اللَّهُ يَسْمَعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ﴾ این واقعاً در قبر تن است.

بشیر و نذیر، دو وصف تبلیغ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علت حصر به انذار در آیه

بعد فرمود کار شما فقط انذار است مستحضرید اینها هم نذیرند هم بشیر، اگر نذیر بود بشیر هم است، اگر بشیر بود

نذیر هم است این دو وصف هماهنگ اند لکن در قرآن جایی به عنوان حصر نیامده «إِنَّ أَنْتَ الْبَشِيرُ» برای اینکه

اکثری مردم «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» عبادت می کنند چون این چنین است مسئله نذیر به عنوان حصر ذکر شده این همه

فضایل برای نماز شب هست می بینید کمتر موفق اند ولی نماز صبح را «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» می خوانند و گرنه اگر شوق الی

الْجَنَّةِ بود ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾^۲ این همه جلال و شکوهی که قرآن برای نماز شب ذکر می کند

فرمود اصلاً نشئه جدایی دارد عالم جدایی دارد اما خب مورد اعتنای خیلی ها نیست چون «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» کار

نمی کنند اما نماز صبح را که واجب است اگر انجام ندهند عذاب است اینجا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» انجام می دهند؛ لذا مسئله

نذیر اینجا مطرح شد.

مقصود از قبور در آیه ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ﴾

پرسش: استاد دیروز فرمودید پیامبر مگر سر قبرها می رفت اما یکی از این تفسیرهای معروف متأسفانه این را

اخذ به همین ظاهر کرده.

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲. سوره مزمل، آیه ۶.

پاسخ: خب بله نیست دیگر، مگر حضرت در قبرستان می‌رفت؟! واقعاً خانه بعضی‌ها يك مقبره خانوادگی است اینکه درباره عده‌ای فرمود: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ﴾^۱ همین است فرمود اینها مُرده‌ها هستند، تأکید هم آورد که نه، مرده واقعی‌اند نه اینکه شبیه مرده باشند ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ﴾ اینها حیات گیاهی دارند یا حیات حیوانی دارند اینکه فرمود: ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۲ یعنی حیات گیاهی دارند حیات انسانی ندارند.

پرسش: چطور وقتی وهابیت اعتراض می‌کند که اینها مرده هستند...

پاسخ: بالأخره سرّش این است که آنها را نگذاشتند چیز بفهمند.

پرسش: ما در مقام جواب می‌گوییم کسانی که در قبرستان شهوات و اینها دفن‌اند منظور این است نه لفظ کلمه.

پاسخ: بعضی‌ها صریحاً به خود همان بن‌باز گفتند که شما در قیامت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نمی‌بینی، گفت چرا؟ گفت چون خدا در قرآن فرمود: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۳ این است آن ماند، معلوم می‌شود که اگر قرآن از آن تهایی و غربت در می‌آمد و رواج پیدا می‌کرد اینها به این وضع مبتلا نمی‌شدند تفکر عقلی اگر باشد به این وضع مبتلا نمی‌شوند حضرت که واقعاً نمی‌رفت در قبرستان سخنرانی بکند. ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ بعضی‌ها واقعاً مرده‌اند در قبر تن هستند. ﴿إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾ کار تو انداز است منتها بعضی‌ها می‌شنوند بعضی‌ها نمی‌شنوند.

هشدار قرآن به دروغ بودن ادعای کافران به حمل بار با بقای بر کفر

در این قسمت که فرمود: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ چون در سوره مبارکه «عنکبوت» این دو آیه گذشت الآن اشاره اجمالی بد نیست اینجا که فرمود: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ یعنی هیچ باربری، بار دیگری را حمل نمی‌کند در آیه دوازده و سیزده سوره مبارکه «عنکبوت» که بحثش قبلاً گذشت سخنان عده‌ای آمده که ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

۱. سوره نحل، آیه ۲۱.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۲.

لِّلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ﴾ ما بار شما را می‌بریم می‌گویند اگر خلافتی بود به عهده ما، اگر مسئولیتی بود به عهده ما، این حرف فریبکارانه برخی‌هاست خب اگر هیچ باربری بار دیگری را نمی‌برد پس اینها چه می‌گویند که می‌گویند: ﴿اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ﴾ در همان آیه دوازده سوره مبارکه «عنکبوت» خدای سبحان پاسخ اینها را داد فرمود: ﴿وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ این نکره در سیاق نفی است ﴿إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ دروغ می‌گویند هیچ باری از بارهای دیگران را اینها نمی‌برند، این يك مطلب.

نبود تعارض بین عدم حمل بار دیگران با حمل آن توسط رهبران کفر

مطلب دیگر اینکه در همان سوره آیه سیزده دارد این‌گونه افراد دو بار دارند ﴿وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾ اینها دو بار دارند آیا بار دیگران را می‌برند در حالی که صریح ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ این است که کسی بار دیگری را نمی‌برد یا نه، بار جدیدی است خب هر کسی بیش از يك بار که ندارد می‌فرماید نه، اینها که رهبران کفر و اضلال‌اند دو بار دارند: یکی بار ضلالت، یکی بار اضلال؛ یکی اینکه خودشان تبهکارند، یکی اینکه دیگران را گمراه کردند. دو بار هر دو برای خود اینهاست نه برای دیگری، آیه دوازده فرمود: ﴿وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ یعنی رهبران کفر از خطایای پیروان هیچ چیزی را به همراه ندارند این يك اصل. در آیه سیزده فرمود این رهبران کفر دو بار دارند یکی بار ضلالت، بیراهه‌ای که خودشان رفتند، یکی اینکه دیگران را تبلیغ سوء کردند و از راه به در بردند لذا فرمود: ﴿وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ﴾ بارهای خودشان را ﴿وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾ يك بارهای دیگری هم می‌برند نه بار دیگران را، آن بار دیگر هم بار خودشان است برای اینکه اینها دو گناه کردند: یکی ضلالت، یکی اضلال؛ یکی خودشان بیراهه رفتند یکی دیگران را از راه بازداشتند ﴿وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ فتحصل که هیچ باربری بار دیگری را حمل نمی‌کند پس مردم چند قسم‌اند يك عده اصلاً وازر نیستند مثل انبیا و اولیا و معصومین (علیهم السلام) يك عده باربرند که بار را می‌برند آنها که بار می‌برند یا يك بار دارند یا دو بار،

برای اینکه یا يك گناه کردند یا دو گناه، هر کسی بار خودش را می برد آن که يك گناه کرد بار خودش را می برد آن که دو گناه کرد یعنی هم خودش بیراهه رفت هم دیگران را گمراه کرد دو بار دارد ﴿وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾. این با آن ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ هماهنگ می شود.

اخبار قرآن به فرستادن پیامبر برای همه ملت ها و امت ها

مطلب دیگر اینکه فرمود هیچ ملتی نیست مگر اینکه ما برای آن ملت پیامبر فرستادیم ﴿إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ که هر امت و ملتی رهبر الهی خواهد داشت ﴿إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾ * ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ این برای نبوت عامه است تا آنجا که بشر هست و فکر هست و مسئولیت هست هدایت الهی هست اگر بعداً کشف شود که فلان ستاره قابل حیات است موجودات متفکری زندگی می کنند حتماً برای آنها پیغمبر و امام هست چون ممکن نیست در منطقه ای بشر مختار متفکر زندگی بکند و خدا برای او راهنما نفرستد.

عدم اطلاع ما از انبیای خاور و باختر دور و اخبار کلی آن در قرآن

ولی انبیایی که قصص آنها در قرآن کریم آمده که در سوره مبارکه «نساء» بحثش گذشت اینها معمولاً در خاورمیانه اند یعنی از حضرت نوح تا وجود مبارك پیغمبر (علیهم الصلاة و علیهم السلام) همه اینها در خاورمیانه اند نه از غرب دور خبری است نه از شرق دور، نه از باختر دور نه از خاور دور؛ این نه برای آن است که آن طرف ها پیغمبر نبود برای اینکه ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ یا ﴿لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۱ این بیانگر نبوت عامه است که هیچ ملّت و مملکتی بدون پیغمبر نخواهد بود اول پیغمبر است بعد ائمه و اوصیایی که جانشین او هستند بعد علمایی هستند که پیام او را می رسانند چون در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) این طور نبود که پیغمبر با تك تك افراد روستا و غیر روستا هماهنگ باشد سخنرانی کند موعظه کند بعضی

بلاواسطه، بعضی مع‌الواسطه بالأخره پیام وحی به مردم می‌رسید. فرمود هیچ ملتی نیست مگر اینکه در آن پیغمبر هست اما اینکه از انبیای خاوردور، انبیای باختردور چیزی در قرآن کریم نیامده و خود قرآن هم در دو بخش از آیات به این مطلب اشاره کرده که ما بعضی از اینها را نگفتیم رازی دارد. در سوره مبارکه «نساء» که بحثش قبلاً گذشت آیه ۱۶۴ این است ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾ انبیایی بودند که ما قصه آنها را در قرآن نگفتیم در سوره مبارکه «زمر» هم مشابه این مطلب آمده که بعضی از انبیا هستند که قصص آنها را ما برای شما بازگو نکردیم آیه ۷۸ سوره مبارکه «غافر» این است ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾.

علت عدم ذکر قصص بعضی از انبیا در قرآن

بعضی از انبیا هستند که کتاب آنها، وحی آنها، امت آنها را ما در قرآن برای شما نگفتیم، چرا نگفتیم؟ برای اینکه وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اگر قصه پیامبری را می‌گفت باید سرگذشت و سرنوشت و موفقیت و ناکامی قوم و خودش را آنجا ذکر می‌کرد چه اینکه قصص همه انبیا این‌طور است بعد در پایان آن قصه هم دارد که ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ﴾^۱ بعد از هر پیامبری جمع‌بندی می‌کند که این پیامبر در آن منطقه بود و قوم او حرف او را گوش ندادند به فلان عذاب مبتلا شدند بروید ببینید خاوردور و باختردور که در دسترس کسی نبود نه کشتیرانی بود نه مسافر رفت و آمد می‌کرد نه اصلاً خبری داشتند که آن طرف آب و این طرف آب خبری هست آن وقت چگونه پیغمبر قصه‌اش را نقل کند.

پرسش: آن مربوط به دیروز بود امروز که ما می‌دانیم.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۲۷، سوره نحل، آیه ۲۶.

پاسخ: امروز که پیغمبر نیامده، قرآن در دیروز هست لذا برای امروز و فردا و الی الأبد ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا

نَذِيرٌ﴾ آمده برای دیروز و امروز و الی الأبد فرمود يك سلسله انبیایی در آن طرف آب، در این طرف آب بودند که ما

قصه‌اش را برای شما نگفتیم این کلام وحی است اگر کلام وحی است یعنی بود و ما برای شما نگفتیم پس بود.

تبیین وحدت پیام انبیای مذکور در قرآن با غیر آن

پرسش:...

پاسخ: بله بود، منتها حرف همه انبیا یکی است برای آنها يك سلسله بود اینهایی که آمدند همان حرف‌های انبیای

دیگر را دارند چون انبیا همه‌شان ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^۱ هستند این از بیانات خیلی قاطع قرآن کریم است. خدا

غریق رحمت کند ابن‌شهر آشوب را! ایشان خوب از این آیه استفاده کرد. این ابن‌شهر آشوب يك عمر طولانی کرده و

مرحوم ابن‌ادریس با ایشان معاصر بود ایشان بیان جامعی در کتاب متشابه‌القرآن و مختلفه دارد می‌گوید این آیه ﴿لَوْ

كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۲ چندین پیام دارد می‌گوید چیزی که از طرف خداست این

هماهنگ است اقوال خدا از آدم تا خاتم هماهنگ است، صحفی که از خدا نازل شده از آدم تا خاتم هماهنگ است،

انبیایی که آمدند هماهنگ است، افعالی که در ازل و ابد خدا انجام داده هماهنگ است، فعل‌ها هماهنگ‌اند، قول‌ها

هماهنگ‌اند، قول‌ها با فعل‌ها هماهنگ‌اند، فعل‌ها با قول‌ها هماهنگ‌اند، این عموم تعلیل می‌گوید چیزی که از طرف

خداست اختلاف در آن نیست^۳ خب همین خدا می‌فرماید آن طرف آب و این طرف آب انبیا داشتند انبیا هم که

﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ هستند مگر ما از خیلی از انبیای ابراهیمی که بین حضرت ابراهیم و حضرت موسی هستند

خبر داریم فقط خدا فرمود: ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ سرّ اینکه قرآن کلام خداست و یکدست است همین است انبیای

باختر دور و خاور دور هم همین‌طورند آنچه در سوره مبارکه «نساء» آمده یا در سوره «غافر» آیه ۷۸ آمده که فرمود:

۱. سوره بقره، آیه ۹۷؛ سوره مائده، آیه ۴۶.

۲. سوره نساء، آیه ۱۸۲.

۳. ر.ک: متشابه القرآن، ج ۱، ص ۱۹۱.

﴿مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَنْقُصْ عَلَيْكَ﴾ وحی الهی است، برای مردم آن منطقه کتاب هست، همه بیّنات هست، برای ما این چنین

است برای خاوردور آن چنان است هر ملتی، هر نخله‌ای پیامبری دارد ﴿إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾.

«و الحمد لله ربّ العالمين»